

پژوهشی در فرهنگنامه‌های تاریخی عصر ممالیک با تکیه بر انگیزه، روش و منابع این آثار

محمد قزوینی نظم آبادی*

چکیده

یکی از انواع تاریخنگاری اسلامی، فرهنگنامه‌های تاریخی است. این نوع تاریخنگاری از قرن هفتم هجری هم زمان با تأسیس دولت ممالیک (۶۴۸-۹۲۲هـ) و در قلمرو آنها تولد یافت و روبه رشد نهاد. هر چند اولین این دست از منابع تاریخ اسلام را یاقوت حموی (۶۲۶هـ) صاحب معجم‌الادباء نوشت اما ابن خلکان (۶۸۱هـ) با نگارش وفيات الاعیان، فرهنگنامه‌نویسی را به عنوان یک فن وارد مرحله جدیدی کرده و به اوج خود رساند. در حقیقت فرهنگنامه‌های بعدی مانند: الوافی بالوفیات صفدی، فوات الوفيات ابن‌شاکر و المنهل الصافی ابن تغری بردی ادامه و تکمله اثر او به حساب می‌آیند.

فرهنگنامه‌های تاریخی از جایگاه و اهمیت فراوانی در مطالعات تاریخی اسلامی به ویژه در عرصه فرهنگ و تمدن اسلامی برخوردارند، به گونه‌ای که تحقیق و پژوهش در این باره و دیگر عرصه‌ها بدون رجوع به آنها ممکن نیست.

این پژوهش قصد دارد ضمن نگاهی کوتاه به اقبال به تاریخنگاری در این عصر و چگونگی شکل‌گیری فرهنگنامه‌ها، انگیزه، روش و منابع این دست آثار تاریخی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.
کلیدواژه‌ها: فرهنگنامه‌های تاریخی، ممالیک، ابن خلکان، صفدی، مقریزی، سخاوی.

مقدمه:

نگارش فرهنگنامه‌های تاریخی حدوداً از زمان تشکیل دولت ممالیک (۶۴۸-۹۲۲هـ) و در قلمرو آنها، شام و مصر آغاز گشت و مراحل تطور خود را پشت سر گذاشت. هر چند اولین فرهنگنامه را پیش از این، یاقوت حموی صاحب معجم‌الادباء نوشت اما از آنجا که کتابش محدود به معدودی از مشاهیر بلاد اسلامی یعنی ادبا می‌شد؛ فرهنگنامه وفيات الاعیان ابن خلکان (۶۸۱هـ) به دلیل دقت در ضبط تاریخ وفات الاعیان، گستردگی شمول تراجم، نقد تراجم، اسلوب عالی ادبی به کار رفته در آن و... به عنوان اولین فرهنگنامه تاریخی لحاظ گردیده است. در حقیقت ابن خلکان با نگارش این کتاب، این نوع تاریخنگاری را به عنوان یک فن وارد مرحله جدیدی کرده و به اوج خود رساند. آثاری

مانند: الوافی بالوفیات صفدی، فوات الوفيات ابن شاکر کُتبی و المنهل الصافی ابن تغری بردی در واقع ذیل و تکمله کار اوست.

این شکل تاریخنگاری اسلامی به دلیل احتوای تراجم اعیان و مشاهیر از جمله علما و دانشمندان مسلمان از اهمیت و جایگاه مهمی در سیر مطالعات و تحقیقات اسلامی به ویژه در عرصه پژوهش‌های مرتبط با فرهنگ و تمدن اسلامی، برخوردارند به گونه‌ای که بدون مراجعه به آن تحقیق در زمینه‌های مذکور مشکل است.

ما در این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤالات هستیم:

۱- انگیزه مؤلفان فرهنگنامه‌های تاریخی از نگارش آثار خود چیست؟

۲- نویسندگان فرهنگنامه‌ها از چه روشی در تاریخنگاری خود بهره برده‌اند؟

۳- منابع این دست آثار تاریخی کدامند؟

این تحقیق بر این فرضیه استوار است که انگیزه عمده فرهنگنامه‌نویسان از تألیف آثار خود غالباً "عبرت‌آموزی" و یا "حفظ و بزرگداشت اعیان معاصر" خود بوده است. آنها هر سه روش: روایی، تحلیلی و ترکیبی را در تراجم خود به کار گرفته‌اند. همچنین از منابع مختلف کتبی و شفاهی برای تهیه اطلاعات تراجم خود استفاده کرده‌اند.

پیشینه تحقیق

با بررسی که به عمل آمد، چنین به نظر می‌رسد که پژوهشی تحت عنوان این مقاله تاکنون صورت نگرفته است. مقالات: وفيات الاعیان نخستین فرهنگنامه زندگینامه‌ها «از مرتضی اسعدی»، «ادبیات شرح حال نویسی در اسلام» از هامیلتون گیب، «صفدی شرح حال نویسی معاصران خود» از دونالد لیتل به زبان انگلیسی و آثار مطالعات و تحقیقاتی مانند: التاریخ العربی و المورخون اثر مصطفی شاکر و کتب التراجم فی تراث العربی.... تألیف عبدالستار الحلوجی، تنها اشاراتی کوتاه به انگیزه، روش و منابع فرهنگنامه‌های تاریخی داشته‌اند. علت آن هم به این برمی‌گردد که آثار مذکور به جنبه‌های متعددی در ارتباط با موضوع خود پرداخته‌اند. طبیعتاً اهتمام به بررسی و تحلیل موضوعات مذکور بخش کمی از آثار آنها را در بر گرفته است. مضافاً اینکه در این آثار تمام فرهنگنامه‌ها مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته‌اند. دید انتقادی هم در آنها چندان دیده نمی‌شود.

این پژوهش قصد دارد ضمن استفاده از محسّنات تحقیقات گذشته و رجوع به فرهنگنامه‌های این دوره، به موضوع با دیدی تخصصی نگریسته و جوانب مختلف آن را بررسی و تحلیل نماید.

تعریف فرهنگنامه‌های عام تاریخی و ارتباط آنها با تاریخ

فرهنگنامه‌های تاریخی کتاب‌هایی هستند که اطلاعات تاریخی در آنها در ذیل نام افراد آمده و به ترتیب الفبایی تنظیم شده‌اند و شامل تمام تخصص‌ها، حروف و گروه‌ها می‌شوند. از جمله آنها معجم‌الادبا یا قوت حموی و وفيات الأعیان ابن خَلْکان است (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۴۳؛ الحلوجی، ۲۰۰۸: ۱۶۴).

عنایت به تراجم مشاهیر عرصه‌ها گوناگون از برجسته‌ترین کارکردهای علم تاریخ است. کوبری‌زاده موضوع علم تاریخ را سرگذشت اشخاص گذشته مانند: انبیاء، علماء، حکماء، شعراء، سلاطین و... می‌داند و فایده‌ای را که بر آن مترتب می‌داند، پند گرفتن از آنها می‌داند (طاش کوبری‌زاده، ۱۴۰۵هـ: ۱، ۲۳۱). روزنتال (Rosenthal) فن تراجم‌نویسی را بخشی از تاریخ معرفی می‌کند و می‌نویسد: همه مسلمانان سخت بر این باورند که همه سیاستها به دست افراد بوده و از نظر او بسیاری از مسلمانان تاریخ را تقریباً مترادف با تراجم می‌دانند (روزنتال، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲۰-۱۲۱). سخاوی معتقد است که تاریخ به عنوان یک اصطلاح فنی باید ابتدا به شرح احوال اعیان پردازد و آنگاه به حوادث (جب Gibb)، (بی‌تا، ج ۴: ۴۸۳). بین تاریخ و علم‌التراجم ارتباط نزدیک و بسیاری است. زیرا این افراد هستند که موتور تاریخ را به حرکت در می‌آورند و بر تاریخ تأثیر می‌گذارند؛ به همین جهت مورخ نمی‌تواند به تراجم افراد اهمیت ندهد بنابراین ممکن است در ضمن کتب تاریخ عمومی یا به شکل مستقل و در خلال فرهنگنامه‌های تاریخی، تراجم آنها را بنگارد. البته همین‌جا باید یادآور شویم که تراجم در فرهنگنامه‌های تاریخی خالی از حوادث سیاسی و تاریخی نیستند؛ خصوصاً اگر تراجم مربوط به خلفاء، سلاطین، وزراء، امرا و... باشند. الحلوجی مورخ معاصر مصر تاریخ و تراجم‌نویسی را دو روی یک سکه می‌داند و معتقد است اولی یعنی تاریخ، به حوادث از خلال افراد می‌پردازد؛ در حالیکه دومی تاریخ را خود افراد می‌بیند و تأثیر این افراد را بر تاریخ بررسی می‌کند (الحلوجی، ۲۰۰۸: ۶۰).

ابن خَلْکان در مقدمه فرهنگنامه‌اش آن را «تاریخ مختصر» نامیده است (ابن خَلْکان، بی‌تا، ج ۱: ۲۰). صفدی فرهنگنامه تاریخی حجیم خود را «تاریخ کبیر» نام نهاده است (صفدی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۸). سخاوی در الاعلان و همچنین کوبری‌زاده (د. ۹۶۸هـ) در مفتاح السعادة کتب تراجم را ذیل «علم التواریخ» قرار داده‌اند (برای نمونه نک: سخاوی، ۱۴۱۳: ۱۱۴-۱۶۹؛ الحلوجی، ۲۰۰۸م: ۳۰). البته بعضی هم دانش تراجم به دلیل توجه کم به عنصر زمان جزء تاریخ به معنی مصطلح آن نمی‌دانند

اما به عنوان یکی از منابع مهم تاریخ اسلام اهمیت آن را انکار نمی‌کنند (برای نمونه نک: ابوزید، مقدمه اعیان العصر، ۱۴۱۸ هـ ج ۱: ۷؛ جعفریان، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸).

انگیزه مؤلفان فرهنگنامه‌های تاریخی

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چه چیز نویسندگان این آثار را واداشت تا فرهنگنامه‌های خود را بنویسند. به نظر آنان ارتباط تراجم با تاریخ چقدر است؟

در اولین فرهنگنامه این دوره و الگوی فرهنگنامه‌های بعد یعنی وفیات الاعیان، ابن خلکان^۱ انگیزه خود را میل و علاقه به اطلاع از اخبار گذشتگان بیان می‌کند (ابن خلکان، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰) و از اثر خود به عنوان «این مختصری در علم تاریخ» یاد می‌کند (همانجا). کلام او بیانگر رابطه مستحکم دانش تراجم با تاریخ است. آنچه که از ظاهر کلام وی برمی‌آید، قصد وی سرگرم کردن خواننده با خواندن کتاب وی و نه تهذیب دینی یا اخلاقی است.

صَفَدی^۲ (۷۶۴ هـ) صاحب حجیم‌ترین فرهنگنامه این عصر الوافی بالوفیات که در حقیقت همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید ذیل و تکمله وفیات الاعیان است، انگیزه خود را «عبرت گرفتن» از اخبار گذشتگان بیان می‌کند و معتقد است که تاریخ آینه زمان است (صفدی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۸). این انگیزه یعنی عبرت گرفتن از گذشتگان قوی‌ترین انگیزه در میان انگیزه‌های متفاوت نگارش فرهنگنامه‌ها است. صفدی صراحتاً فرهنگنامه خود را «تاریخ کبیر» معرفی می‌کند (همان، ص ۳۴). این نام بیانگر طرز تلقی و اهمیت دانش تراجم در نزد مورخان مسلمان همانند اوست.

ابن شاکر کُتبی (۷۶۴ هـ) در مقدمه اثرش فَوَاتِ الوَفِیَاتِ^۳ انگیزه‌اش همان‌گونه که از عنوان کتابش روشن است، تکمیل و تزیین وفیات الاعیان ابن خلکان معرفی می‌کند. وی می‌نویسد: کتاب ابن خلکان را خواندم و آن را بسیار خوب یافتم. اما دیدم که زندگی خلفاء، صحابه و برخی دیگر را نیاورده است، پس علاقه‌مند گشتم تا تراجم آنها را در ذیل و تکمله کتاب او بیاورم (ابن شاکر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰). او

^۱ - ابن خلکان به تشدید لام و کسره زیر لام (مُنَجَّد، ۲۰۰۶م، ص ۱۱۶). محمد بن احمد النهرانی (۹۹۰ هـ) این اسم عجیب (ابن خلکان) را این‌گونه تفسیر کرده است: «خَلَّ کَانَ» یعنی دائماً نگو «کان» زیرا ابن خلکان دائماً دوست داشت باجدادش اتحار کند. ر، ک: کارن برو کلمان، تاریخ الادب العربی، ایران، قم، دارالکتب الاسلامی، ج ۶، ص ۴۹ پاورقی؛ همچنین نک: ابن العماد حنبلی، شذرات الذَّهَبِ فی اخبار مَنْ ذَهَبَ، بیروت، دار التراث العربی، ج ۸، ص ۴۲۲.

^۲ - وی منسوب به صَفَد از شهرهای فلسطین است.

^۳ - فَوَاتِ مصدر سماعی فَاتَ یَفُوتُ مانند ذَهَابُ که مصدر ذَهَبَ یَذْهَبُ است، می‌باشد و معنی آن یعنی کسانی که مورد غفلت قرار گرفته‌اند یا جا مانده‌اند یا فراموش شده‌اند، می‌باشد.

در کلام خود مغلظه کرده است زیرا ابن خلّکان خود تصریح کرده که نیازی به آوردن تراجم بعضی از اعیان مانند صحابه و خلفا نیست، زیرا درباره آنها کتاب به اندازه کافی در دسترس است (ابن خلّکان، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰). از آنجا که ممکن است چند انگیزه در تألیف یک اثر نقش داشته باشد، وی انگیزه دیگری را در این کار عبرت گرفتن از زندگی گذشتگان معرفی می‌کند، زیرا به اعتقاد وی تاریخ آینه زمان است؛^۱ برای کسی که تدبر کند و از تاریخ انوار ساطع می‌شود تا فرد متفکر و فهیم از تجارب آن منتفع شود (ابن شاکر، بی‌تا، ج ۱، ص ۹-۱۰) تأکید وی در سراسر کتاب بر واقع‌گرایی (پراگماتیک) است تا بر ارزش دینی.

انگیزه مقریزی (۸۴۵ هـ) مؤلف فرهنگنامه المُقَفِّی الکبیر، به دلیل مفقود شدن مقدمه و خاتمه مؤلف معلوم نیست، اما احتمالاً با توجه به عنوان کتاب^۲ و عشق و علاقه وی به مصر که از آثار فراوان او در زمینه مصر آشکار است؛^۳ تعصب قومی و علاقه به وطن بوده است، همان‌گونه که انگیزه بسیاری از نویسندگان کتب تاریخ محلی همین انگیزه است (رک: الیعلاوی، مقدمه مقفی الکبیر، ۱۴۰۷ هـ ص ۵-۶).

مقریزی در فرهنگنامه دیگری درر العقود، انگیزه‌اش را حفظ خاطره و بزرگداشت یاد اعیان معاصر خود برمی‌شمرد. وی در این باره می‌نویسد: غم از دست دادن دوستان مرا اندوهگین نمود. بنابراین به خاطر تسلی خویش گفتم حال که از دیدار آنها محروم گشته‌ام به نگارش اخبار و سرگذشت زندگی‌شان بپردازم (مقریزی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۶ و ۹۳-۹۴؛ همچنین نک: عزالدین علی، ۱۴۱۴ هـ ص ۴۰۰ و ۴۴۱).

ابن حجر عسقلانی صاحب الدرر الکامنه، انگیزه‌اش را در مقدمه کوتاه خود ذکر نمی‌کند، اما چنین برداشت می‌شود که معتقد به حفظ خاطره، یاد و بزرگداشت تمام کسانی است که به انحاء مختلف: سیاسی، آموزشی، اقتصادی، نظامی، ادبی و... به گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی کمک کرده‌اند.

^۱ - به اعتقاد بعضی ابن شاکر کتابش را از روی آثار دیگران نوشته است. عبارت همراه الزمان را هم از کتاب صفدی الوافی بالوفیات اخذ کرده است. (برای نمونه نک: احسان عباس، مقدمه فوات الوفیات، بی‌تا، ج ۱، ص ۴-۵؛ محمد مغوص، مقدمه فوات الوفیات، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۴۱).

^۲ - المقفی، الکبیر فی تراجم اهل مصر و الواردین الیهها.

^۳ - درباره آثار مقریزی نک: مرتضی نورایی و مهناز شعر بافچی‌زاده، تاریخ‌نگاری محلی و خط‌نویسی در مصر...، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰، ص ۲۰۶؛ علی غلامی دهقی، «شناخت شخصیت و آثار نفی‌الدین مقریزی، مجله تاریخ در آینه پژوهش»، زمستان ۱۳۸۲، ص ۹۹-۱۳۲.

اساساً از آنجایی که ابن حجر بیشتر محدث می باشد و قسمت اعظم تراجم به محدثان، اساتید، شیوخ و همکاران وی اختصاص دارد، می خواهد تا یاد آنها را همواره زنده نگه دارد.

ابن تغری بردی صاحب المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی شامل ۳۰۰۰ ترجمه، انگیزه خود را تکمیل الوافی بالوفیات صفدی همان گونه که از عنوان آن برمی آید و نیز به خاطر دل خود بیان می دارد و تأکید می کند که کتابش را به خواهش هیچ یک از بزرگان و یا به تقاضا دوستان یا به خواهش امیر یا سلطانی ننوشته است^۱ (ابن تغری بردی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۵-۶). او انگیزه تألیف فرهنگنامه دیگرش الدلیل الشافی که خلاصه فرهنگنامه المنهل الصافی است، را تلخیص اثر مذکور عنوان می کند (همانجا، ص ۱۳). همان گونه که گذشت تکمله و ذیل نویسی در کنار تهذیب^۲ و تلخیص از ویژگی های تاریخنگاری دولت ممالیک یکی از انگیزه های صاحبان این منابع تاریخی است.

سخاوی الضوء اللامع، انگیزه کار خود را ادامه (ذیل) کار استادش ابن حجر برمی شمرد و در این باره چنین می گوید: این اثر خود را ذیل و تکمله کتاب استادم قرار دادم که کتاب او اعیان قرن هشتم و این کتاب من اعیان قرن نهم را شامل می شود (سخاوی، بی تا، ج ۱، ص ۶). می توان هدف سخاوی را همچنین ترکیبی از علائقش به حدیث و تاریخ دانست زیرا او هم محدث است و هم مورخ. تشخیص راویان معتمد و موثق از غیرمعتمد و نیز دفاع از تاریخ دانست زیرا او هم محدث است و هم مورخ. تشخیص بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ» برمی آید، وظیفه خود می داند. برخورد تند سخاوی با بسیاری از اعیان عصر خود باعث شده که تصفیه حساب شخصی - هر چند نه انگیزه اصلی - انگیزه دیگر وی از نگارش این اثر قلمداد گردد (الحلوجی، ۲۰۰۸م، ص ۴۲۴).

سیوطی به شکل صریح به انگیزه خود از نگارش اثرش نظم العقیان اشاره نمی کند؛ اما از آنجا که وی دیدگاه صفدی را مبنی بر «احیای گذشته» و «الگوپذیری» از آن را تأیید می کند، گویا قصد وی از تألیف کتاب عبرت گرفتن از تراجم آن بوده است (Khalidi, 1973, P.58)

ابن العدیم (۶۶۰ هـ) مؤلف به انگیزه خود اشاره نکرده است اما به این دلیل که نویسنده این دست آثار عمدتاً از اهالی همان شهر می باشند، چنین به نظر می رسد که قصد داشته تا نقش شهر خود و

^۱ - البته وی در مقدمه کتابش النجوم الزاهره ادعا می کند که کتاب مذکور را به خواهش یا دستور کسی ننوشته اما در آخر کتاب اعتراف می کند آن را به خاطر دوستش امیر محمدبن سلطان جقمق نوشته است (مصطفی شاکر، التاریخ العربی و المورخون، لبنان، بیروت، دار العلم الملائین، بی تا، ج ۳، ص ۱۷۰).

^۲ - تهذیب که نوعی تلخیص است، حذف سلسله اسناد در تراجم فرهنگنامه هاست. استناد به سلسله اسناد در کار محدثان و مورخان مانند طبری شایع بوده است.

اعیان آن را در پیشبرد فرهنگ و تمدن اسلامی نشان دهد. به گفته مستشرق فرانسکو گبریلی وی قصد داشته این منطقه مهم سیاسی و فرهنگی را که شاهد ملوک، شعرا، محدثین و... بسیاری بوده و جز اندکی به آن پرداخته شده، از این ظلم در آورد (Gabrieli, 1973, P.29). تعصب و علاقه به وطن در میان محدثان انگیزه اصلی نگارش این اثر و آثار پیش از آن مانند تاریخ بغداد خطیب بغدادی و تاریخ دمشق ابن عساکر بوده است.

روش‌های تاریخنگاری در فرهنگنامه‌ها

حقیقت این است که هر سه روش: روایی، تحلیلی و ترکیبی (نقلی - تحلیلی) در فرهنگنامه‌های این دوره از سوی صاحبان این آثار مورد استفاده واقع شده است. از آنجا که اکثر مؤلفان این آثار از محدثان بوده‌اند، آنها ضرورتاً در قضاوت‌های خود به ویژه در مورد محدثان، فقها، مفسران و... تحت تأثیر علم الحدیث بوده‌اند. جرح و تعدیل یعنی بررسی ثقه بودن راوی یا به عبارتی همان نقد از ویژگی‌های اصلی این تراجم است. البته عده‌ای هم در نگارش تراجم خود به نقد و تحلیل اطلاعات خود توجه نداشته‌اند و تنها به ثبت تراجم پرداخته‌اند. آنها تنها به نقل از تألیفات یکدیگر توسل جسته، تا اندازه‌ای که اغلب عبارات یکسان و شبیه به هم می‌باشند (عبدالغنی حسن، ۱۳۶۲، ص ۱۰).

ابن خلکان در آوردن اخبار مربوط به مُترجمِ ناقدی دقیق است و هنگامی که روایات مختلف درباره مترجم را می‌بیند با مقایسه آنها با یکدیگر، آنچه را که به نظر خودش به صواب نزدیک است، برمی‌گزیند. وی در مقدمه به این مسئله تأکید کرده است (نک: ابن خلکان، بی تا، ج ۱، ص ۲۱). برای نمونه او در شرح احوال ابراهیم نخعی نخستین ترجمه اثرش می‌نویسد: او سال ۹۶ از دنیا رفت و برخی گویند ۹۵ و هنگام مرگ ۴۹ سال داشت و برخی هم گویند ۵۸ سال به نظر من روایت اول صحیح است (همانجا، ص ۱).

صفدی منزلت اجتماعی صاحب ترجمه را مورد توجه قرار داده و جایگاه او را بین معاصران و دوستانش برای ما تبیین کرده است. او همچنین به آنچه صاحب ترجمه گوید به دید نقّادی نگریسته است. نقدهای وی در مورد اشعار شاعران از مزیت‌های مهم کتاب اوست (ابوزید، مقدمه اعیان العصر، ۱۴۱۸ هـ ج ۱، ص ۲۳-۲۴). دیدگاه‌های نقادانه وی در مورد تاریخ، ادب و شعر مورد نیاز هر مورخ، ادیب و شاعر ناقد است.

ابن شاکر در فوات همان روش صفدی در الوافی را دارد. زیرا پیش‌تر اشاره کردیم که ابن شاکر این کتاب را از روی کتاب صفدی رونویسی کرده و تنها اشعاری چند به آن افزوده است.

اما مقریزی مورخی تحلیل‌گر است زیرا به حدیث و تاریخ که هر دو با نقد و جرح و تعدیل همراه‌اند و محقق را ناچار به کشف روایات صحیح و واقعیت می‌کند، اشتغال داشت. او در خلال بسیاری از تراجم خود به نقد رفتار، آثار، مقایسه سلاطین سرزمین خود با سلاطین دیگر بلاد اسلامی و نیز به نقد عادات زشت جامعه خود پرداخته است. وی در مورد الطنبغا از شخصیت‌های عصر ممالیک می‌نویسد: او اهل شر و فتنه بود و سبب بزرگترین فتنه‌ای بود که بین ناصر و شیخ بوجود آمد و باعث شد دولت ناصر سقوط کند و وی کشته شود (مقریزی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۷۷). همو با مقایسه دولت سلاطین مملوکی هم عصر خود با حکام هم عصر خود در بلاد دیگر، دیدگاه خود را ابراز می‌کرد. برای نمونه درباره «ابا المغازی» پادشاه «کربلکا» از سرزمین هند، ضمن تمجید از وی درباره او می‌نویسد: سیره‌ای فاضله و صفاتی زیبا، نیک و اخلاقی پسندیده داشت، اگر به این مسایل شهره نبود ما باور نداشتیم، بخصوص در زمان ما که این مسایل در بین سلاطین ما کم است (مقریزی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۷۸).

فرهنگنامه الضوء اللامع سخاوی از روح نقادی هوشمندانه و به تصویر کشیدن تراجم برخوردار است. البته تمایل او به نقد در بسیاری موارد از مسیر خود خارج شده و به سمت هتک حرمت پیش می‌رود. علی‌رغم این مسئله این کتاب در باب خود از جهت فن، اسلوب و روش بی‌همتا است. مؤلف در این کتاب صاحب ابتکار، تحلیل و ارائه ترجمه است. عبدالله عنان مورخ معاصر مصر تراجم این اثر را دارای تحلیل دقیق و تصویر زیبا معرفی می‌کند اما معتقد است در بسیاری موارد تمایل نویسنده به تحقیر بر وی غلبه دارد. او در ادامه سخاوی را صاحب نقد ادبی در عهد خود بلکه استاد نقد ادبیات مصر می‌داند (عبدالله عنان، ۱۹۹۹م، ص ۱۳۷-۱۳۸).

نظم العقیان سیوطی فاقد تحلیل است او آثار خود را با استفاده از آثار دیگران جمع‌آوری کرده و به خود نسبت داده است (نک: حتی، مقدمه نظم العقیان، ۱۹۲۷م، ص ۱۲).

منابع فرهنگنامه‌های تاریخی

مصنفان فرهنگنامه‌ها به منابعی برای اطلاعات تراجم خود ارجاع می‌دهند. این اطلاعات از راه تماس مؤلف با مترجم، شاگردان، اساتید یا آشنایان و گاهی هم از راه استماع از معاصرین خود و غالباً از منابع مکتوب گذشته به ویژه کتب طبقات، تواریخ عمومی و محلی به دست آورده‌اند. بعضی از مؤلفین در مقدمه و بعضی هنگام نقل در متن کتاب و برخی در هر دو به مصادر خود اشاره کرده‌اند. بهر حال منابع نویسنده متنوع است گاهی کتبی و گاهی شفاهی و گاهی هر دو می‌باشند.

ابن خلکان به شکل گذرا با این جمله که: به کتب مرتبط با این فنّ مراجعه کردم و آنچه را نیافتم از افراد خبره در این زمینه گرفتم (همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰) اشاره می‌کند. بنابراین منابع وی را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱- منابعی که پیش از او بوده و وی آنها را خوانده. ۲- آنچه از استادان و مشایخ خود اخذ کرده است. ۳- آنچه که خود شاهد بوده یا خود با آن در ارتباط بوده است. تمام این منابع در عنوان کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمانی ممائبتت بالنقل او السماع و أثبتة الاعیان» آشکار است.

صفّدی به بیش از صد کتابی که از آنها استفاده برده است، اشاره می‌کند (همو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۱). او اطلاعات اصلی در فرهنگنامه دیگرش یعنی اعیان العصر را از مشاهدات خود و آنچه که از دیگران شنیده اخذ کرده است. عبارات فراوان قال لی، أخبرنی و حکمی لی نشان دهنده این است که بیشتر منابع صفّدی شفاهی بوده است (Little, 1986, P.202). البته وی از برخی منابع مکتوب نیز استفاده کرده است که خود به آنها تصریح دارد از آن جمله:

۱- الوافی بالوفیات. تاریخ بزرگ وی یکی از مهم‌ترین منابع مکتوب اعیان العصر است. بسیاری از عبارات کتاب، از الوافی نقل شده است.

۲- البدر السافر و کتاب تاریخ الصعید هر دو از أدقوی (۷۴۸ هـ) که مربوط به تراجم اعیان مصر علیا و شهر الصعید است.

۳- تاریخ مصر از قطب‌الدین حلبی (۷۳۵ هـ).

۴- معجم الکبیر البرزالی شامل سه هزار ترجمه علما (ابوزید، مقدمه اعیان العصر، ۱۴۱۸ هـ ج ۱، ص ۲۱؛ Little, 1986. P.200).

ابن‌شاکر ذکری از منابع نکرده است اما در متن تراجم به بعضی از منابع خود مانند: تاریخ الکبیر بخاری، تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، معجم البلدان و... اشاره دارد. البته همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم از آنجا که وی کتابش را با رونویسی و گزینش تراجم کتاب صفّدی الوافی نوشته، مهم‌ترین منبع کتاب وی، همان است (نک: محمد مغوص، مقدمه فوات الوفیات، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۵۸). احسان عباس محقق کتاب در این باره می‌نویسد: به نظر من مؤلف فَوَاتِ کتاب صفّدی را پیش خود گذاشته و با گلچین تراجم آن تألیف خود را چهار جلد کرده است (احسان عباس، مقدمه فوات الوفیات، بی‌تا، ج ۱، ص ۴-۵).

منابع مورد استفاده مقریزی در المَقْفَى الکبیر به دلیل مفقود شدن مقدمه آن چندان معلوم نیست اما طبیعتاً به غیر از منابع شفاهی عمدتاً مربوط به تراجم معاصران خود از منابع مکتوب نیز بهره برده است. نقل مطالبی از کتابهای که اکنون در دست نیست مؤید این مسئله است که از آن جمله‌اند: الجمع و البیان فی اخبار قَیْرَوَان اثر ابن شدّاد صنهاجی و تواریخ الرقیق و ابن الجزّار و قاضی نعمان و... (نک: الیعلاوی، مقدمه المَقْفَى الکبیر، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۸).

اما مقریزی در نگارش فرهنگنامه معاصران خود درر العقود از چهار دسته منابع سود جسته است:

- ۱- مشاهده و مشارکت. به این معنی که خود صاحب تراجم را می‌شناخته است. ۲- مشافهه. به معنی سخن گفتن رودرو است وی با چندی از تراجم خود رودرو سخن گفته است (عزالدین علی، مقدمه درر العقود، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۶۵). ۳- اجازات و دست خطها. مقریزی از دست نوشته‌ها و آثار خطی استادان خود در نوشتن تراجم استفاده برده است (همان، ص ۶۶). ۴- تألیفات و منابع گذشته. او از آثاری مانند: ۱- تاریخ مصر نوشته قطب‌الدین الحلّبی. ۲- الوافی بالوفیات. ۳- طبقات الشافعیه اثر اسنوی. ۴- العبر ابن خلدون و... بهره‌مند شده است (همان، ص ۷۰). عزالدین علی ضمن برشمردن چهار منبع فوق معتقد است که مقریزی بسیاری از موارد تراجم خود را از منابع گذشته نوشته، به برخی آنها اشاره و از ذکر برخی دیگر احياناً غفلت کرده است (همو، ۱۹۹۲، ص ۴۳۴).

ابن حجر آن گونه که عادت وی در آثارش است، منابع خود را در مقدمه اثرش او می‌نویسد: از اعیان العصر صفدی، مجانی العصر ابوحنّان، ذهبیة العصر فضل‌الله عمّری، ذیل سیر النبلاء ذهبی و... استفاده بردم (ابن حجر، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴-۵؛ زریاب، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۳۰). بخشی از منابع هم شفاهی بوده است زیرا ابن حجر گوید: شرح حال هر کس را که به او دست یافتم، از جمله بسیاری از استادانم و آنانی را که مستقیم دیدار کرده بودم و کسانی را که از آنها چیزها شنیده بودم، آوردم (همانجا).

ابن تغری بردی بطور مشخص از منابع خود نامی نمی‌برد ولی سر بسته گوید: کتب تراجمی را در ارتباط با موضوع خوانده است (همو، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۶). به نظر عبدالفتاح عاشور مورخ معاصر، او کتابهای تراجم مشهور پیش از خود همانند وفیات الاعیان، الوافی، الدرر، الضوء و تراجم در کتب تواریخ عمومی را بررسی کرده است (همو، ۱۹۷۷، ص ۴۲۶). از آنجا که این تألیف ذیل و تکمله الوافی است، چنین به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین منابع وی کتاب الوافی بوده است. بسیاری از تراجم المنهل مأخوذ از الوافی می‌باشد (Little, 1986, P.196).

بخش مهمی از تراجم المنهل مربوط به امیران، فرماندهان نظامی و صاحب منصبان سیاسی و اداری معاصر اوست. پدر ابن تغری بردی از رجال بزرگ، مهم نظامی و سیاسی دربار ممالیک و از نژاد آنها بوده است. به همین دلیل وی به واسطه پدرش با بسیاری از سلاطین، امرا و صاحب منصبان دولت مملوکی ارتباط نزدیک داشت؛ سلطان ناصر فرج همسر خواهر وی بود (عبدالفتاح عاشور، ۱۹۷۷، ص ۴۲۱). بنابراین اطلاعات شفاهی بخش مهمی از منابع تراجم وی را تشکیل می‌دهد.

منابع سخاوی را می‌توان به منابع کتبی و شفاهی تقسیم کرد. از جمله منابع کتبی وی کتاب *أنباء العُمر و أبنا العُمر* اثر استادش ابن حجر است. در *العقود* نیز از جمله آثاری است که سخاوی در خلال بعضی از تراجم خود از آن استفاده کرده است. برای نمونه وی در ذیل ترجمه *الجوهری* (ترجمه شماره ۱۵۴) می‌نویسد: مقریزی در *درر العقود* از او تمجید کرده و حکایاتی از وی روایت نموده است (سخاوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۵). سفرهای فراوان سخاوی به مصر، شام و حجاز و ملاقاتهای وی با علما و ادبای شهرهای این بلاد در تهیه تراجم فرهنگنامه‌اش بسیار تأثیرگذار بوده بسیاری از تراجم اعیان را در خلال سفرهای خود به مکه دیدار کرده و مدتی با آنها مجالست داشته است. بسیاری از صاحبان تراجم نیز مدتی شاگرد سخاوی بوده‌اند. برای نمونه وی در ذیل ترجمه *احمدبن عبدالطاهر* می‌نویسد: *مِمَّن سَمِعَ مِنِّي بِالْقَاهِرَةِ*^۱ (سخاوی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۷). این موضوع بیانگر آن است که بسیاری از منابع الضوء از معلومات شفاهی بدست آمده است.

اما *نظم العقیان سیوطی* به این دلیل که شامل تراجم معاصران وی است، عمدتاً از منابع شفاهی برخوردار است. فیلیپ حتی در مقدمه خود بر کتاب آورده است که وی با بسیاری از صاحبان تراجم زندگی کرده و یا با آنها هم عصر بوده است (حتی، مقدمه *نظم العقیان*، ۱۹۲۷م، ص ۱۸). از منابع مکتوب وی کتاب *صفدی الوافی* است. مؤلف مقدمه الوافی را عیناً نقل کرده است (برای نمونه نک: سیوطی، ۱۹۲۷م، ص ۶ و ۸-۹). شاید مهم‌ترین منبع مکتوب سیوطی، *معجم البقاعی* باشد زیرا به گفته محقق کتاب، وی حداقل ۹ بار از آن اسم برده است (حتی، مقدمه *نظم العقیان*، ۱۹۲۷م، ص ۲۱). ابن‌العدیم از منابع عربی و غیرعربی بهره برده است. به نظر می‌رسد در فهم زبانهای غیرعربی از دیگران کمک گرفته باشد (هانی، ۱۹۸۱م، ص ۱۰۲). وی در تألیف خود از منابع شفاهی و مکتوب فراوانی از جمله تعداد زیادی منابع خطی که با دقت زیاد از آنها نام برده، استفاده نموده است. منبع

۱- او در قاهره مدتی شاگردم بود.

بعضی از تراجم خود وی بوده است. گاهی هم او اطلاعات خود را از منابع مطلع می‌پرسیده است (Kennedy, 2002, P.14) عبدالعزیز سالم مورخ معاصر^۱ برخی از مهم‌ترین منابع مکتوب وی را به این ترتیب نام برده است: آثار سمعانی، ابن دُبیثی، ابن نجّار، ابن جراده، یاقوت، قوصی، منذری و... (سالم، ۱۹۸۱م، ص ۱۲۳). اما بی‌شک الگوی او در این کار تاریخ بغداد و تاریخ دمشق بوده است به همین جهت کندی (Kennedy) از دو منبع مذکور به عنوان دو منبع مکتوب مهم وی یاد کرده است. (Ibid).

نتیجه:

در مجموع باید گفت که انگیزه غالب و فرهنگنامه‌نویسان از نگارش آثار خود کسب «عبرت» و یا «حفظ خاطره و بزرگداشت یاد اعیان معاصر» خود بوده است. تکمله و ذیل‌نویسی بر فرهنگنامه‌های گذشته نیز از دیگر انگیزه‌های مؤلفان این گونه آثار تاریخی است.

نویسندگان فرهنگنامه‌ها در تراجم خود هر سه روش: روایی، تحلیلی و ترکیبی را به کار برده‌اند. کسانی مانند: ابن خلکان، صفدی، مقریزی و سخاوی از آنجایی که خود بیشتر محدث بوده‌اند، ضرورتاً از جرح و تعدیل که همان نقد است به عنوان ابزار انتقادی در نگارش تراجم خود به ویژه درباره علما و دانشمندان سود جسته‌اند. البته افرادی مانند: ابن‌شاکر کتبی و سیوطی نیز به شکل روایی تراجم خود را آورده‌اند و کوچکترین تحلیلی در آنها دیده نمی‌شود؛ شاید دلیل عمده آن به این مسئله برگردد که آنان تنها به نقل تألیفات پیشینیان توسل جسته‌اند.

اما در مورد منابع این آثار می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرهنگنامه‌های قرون‌ی یا عام، سده‌ای و محلی عموماً از منابع مکتوب گذشته و همچنین درباره تراجم مربوط به عصر خود از منابع شفاهی بهره‌مند شده‌اند. اما فرهنگنامه‌های معاصران که شامل تراجم اعیان هم عصر مؤلف تنها می‌شوند، غالباً از منابع شفاهی و کمتر از منابع مکتوب گذشته استفاده برده‌اند و این طبیعتاً به ماهیت کار مربوط می‌شود. بهرحال منابع فرهنگنامه‌ها گاهی کتبی و زمانی شفاهی و گاهی هر دو شکل بوده است.

منابع:

الف) کتابها:

^۱ - کتاب وی تحت عنوان «مورخان مسلمان و تاریخنگاری» توسط نگارنده این سطور به فارسی ترجمه شده است که در آینده به چاپ خواهد رسید.

- قرآن کریم.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین، (بی‌تا)، **المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی**، قاهره.
- (۱۹۹۸م)، **الدلیل الشافی علی المنهل الصافی**، تحقیق فهیم محمد شلتوت، الجزء الاول، الطبعة الثانية، قاهره، دارالکتب المصریه بالقاهره.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد، (۱۴۱۴هـ)، **الدرر الكامنه فی اعیان المائه الثامنه**، بیروت، دارالجمیل، ج ۱.
- ابن خلکان، شمس‌الدین، (بی‌تا)، **وفیات الاعیان**، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، دارصادر، ج ۱.
- ابن شاکر کتبی، صلاح‌الدین محمد، (بی‌تا)، **فوات الوفيات**، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، دارصادر، ج ۱.
- (۱۴۲۱هـ)، **فوات الوفيات**، تحقیق الشیخ علی محمد معوضی و احمد عبدالموجود، لبنان، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى.
- افرام بستانی، فواد، (۱۹۶۹)، **دائرةالمعارف**، بیروت.
- بولت، ریچارد، (۱۳۶۴)، **گروش به اسلام در قرون میانه**، پژوهشی نوین در تاریخ اجتماعی اسلام، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، نشر تاریخ ایران.
- حتی، فیلیپ، (۱۳۶۶)، **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر آگاه.
- حلبی، علی‌اصغر، (۱۳۸۲)، **تاریخ تمدن در اسلام**، تهران، انتشارات اساطیر.
- الحلوجی، دالیا عبدالستار، (۲۰۰۸ م)، **کتب التراجم فی التراث العربی بن بدایه القرن السابع حتی نهایه القرن الثانی عشره للهجره**، مصر، قاهره، مکتبه الزهراء الشرق.
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۷)، **منابع تاریخ اسلام**، انتشارات انصاریان.
- جلالی، عباس و دیگران، (۱۳۶۹)، **فرهنگ زندگی‌نامه‌ها**، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا.
- روزنتال، فرانتس، (۱۳۶۸)، **تاریخ تاریخنگاری در اسلام**، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۱-۲.
- زیدان، جرجی، (بی‌تا)، **تاریخ الادب اللغة العربیه**، دارالهلل، ج ۳.
- (۱۳۷۲)، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده، (۱۳۷۵)، **تاریخنگاری در اسلام**، تهران، سمت.
- سخاوی، شمس‌الدین (بی‌تا)، **الضوء اللامع لاهل القرن التاسع**، بیروت، دارالمکتبه الحیاه، ج ۲.

- (۱۴۱۳)، الاعلان بالتوبيخ لمن ذمّ التاريخ، بيروت دارالجيل، الطبعة الاولى.
- شاکر، مصطفى، (۱۹۹۰)، التاريخ العربی و المورخون، لبنان، بيروت، دارالعلم للملایین، ج ۳.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، (۱۹۲۷)، نظم العقیان فی اعیان الاعیان، تحقیق د. فیلیپ حتی، نیویورک، المطبعة السوریة الامریکیه.
- صفدی، صلاح الدین (۱۳۸۱)، الوافی بالوفیات، باعتناء هلموت ریتز، دارالنشر فرانز بقیسبان، الطبعة الثانية.
- (۱۴۱۸)، اعیان العصر و اعوان النصر، حققه الدكتور علی ابوزید و آخرون، قدم له مازن عبدالقادر المبارک، لبنان، بيروت، دارالفکر المعاصر، الطبعة الاولى.
- عبدالغنی حسن، محمد، (بی تا)، التراجم و السیر، دارالمعارف، الطبعة الثالثة.
- (۱۳۶۲)، زندگی نامه ها، ترجمه امیره ضمیری، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- عبدالفتاح عاشور، سعید (۱۹۷۷)، بحوث و دراسات فی تاریخ العصور الواسطی، لبنان، بيروت، جامعه بیروت العربیه.
- عزالدین علی، محمد کمال الدین (۱۴۱۴)، دراسات نقدیه فی المصادر التاريخیه، بيروت، عالم الکبر.
- (۱۴۱۲)، دررالعقود فی تراجم المفیده، اثر مقریزی، بيروت، عالم کتاب، المطبعة الاولى، ج ۱.
- (۱۹۹۲)، اربعه مورخین و اربعه مؤلفات من دوله الممالیک الجراکسه، الهیئه المصریه للکتاب.
- عنان، محمد عبدالله، (بی تا)، تراجم اسلامیه مشرقیه و اندلسیه، قاهره، دارالمعارف، بمصر.
- مورخو مصر الاسلامیه و مصادر التاريخ المصری، القاهره، مکتبه الاسره.
- غزی، نجم الدین، (۱۹۴۵)، الکواکب السائره فی اعیان المائه العاشره، بيروت، بی جا.
- کاهن، کلود، (۱۳۷۰)، در آمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی، ترجمه دکتر اسدالله علوی، مشهد.
- (۱۳۶۷)، اسلام بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقریزی، احمد بن علی، (۱۴۰۷)، کتاب المقفی الکبیر، اختیار و تحقیق محمد الیعلاوی، بيروت، دارالعرب الاسلامی، الطبعة الاولى.
- دررالعقود الفریده فی تراجم اعیان المفیده، حققه عدنان درویش، محمد المصری، دمشق، وزارت الثقافه، احیاء التراث العربی.
- ب) مقالات:**
- اسعدی، مرتضی، (۱۳۷۱)، «وفیات الاعیان نخستین فرهنگ زندگی نامه ای عام الفبایی»، ادبستان، شماره سی و نهم.
- جب (Gibb)، H.A.R.، (بی تا)، «علم التاريخ»، دائره المعارف الاسلامیه، احمد شتاوی، ابراهیم زکی خورشید، عبدالحمید تونسسی، لبنان، بيروت، دارالمعرفه.
- غفرانی، علی، (۱۳۷۸)، «مروری بر منابع تاریخی دوره ممالیک»، مقالات و بررسی ها، دفتر ۶۴.

- گیب، ه. آر.، (۱۳۶۱)، «تطور تاریخنگاری در اسلام»، تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.

- «ادبیات شرح حال‌نویسی در اسلام»، تاریخ‌نگاری در اسلام (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.

ج) منابع لاتین:

- Donald P. Little, (1986), *Historiography of the Mamluks*, VARIORUM REPRINTS, London.
- Khalidi, T. (1973), "Islamic Biographical dictionaries: A preliminary Assessment", the Muslim world, volume 36: 53-65, doi: 1111/J. 1478-1973. Tbo 31040x. Issue. Published on line: Arpe 2007. P.53.
- Hugh Kenedy, (2001), *The Historiography of Islamic Egypt (C.950- 1800*, Leiden, Boston).
- Francesco Gaberili, (1963), *Arab Historians of the Crusades*, Routledge & Kegan Paul, London, Melbourne and Henley.



"A critical study on Islamic historical dictionaries written in Mamluk era"

M Ghazvini

Nazmabadi*

M.A. Cheloongar**

M. Pirmoradian***

Abstract:

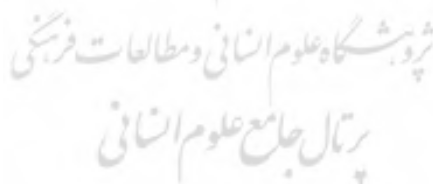
Historical dictionaries are considered as one of Islamic historiography Kinds. They appeared coincidence with Mamluk's reign formation (648/1250- 922/1516) and expanded. However, YaGhoot Himavi wrote Mojam- Alodab as the first one, but Ibn Khallikan the author of vafayat- Alaayan changed Historical dictionary as a method and style and put in a new stage.

In fact the next compilations such as: Alvafi- bilvafayat by safadi, favat- Alvafayat by Ibn Shakir and Almanhal- Assafi by Ibn Taghri birdi are considered as the continuity and the complement of his work.

Islamic historical dictionaries possess a great importance in historical studies, especially in the field of Islamic culture and civilizations; so that it's impossible to study in the said topic without referring to these sources.

In this article we are supposed to study- In addition to survey historiography and Islamic biographical dictionaries formation briefly- the motives, the methods and the sources of these works.

Keywords: Historical biographical dictionaries, Mamluks, Ibnkhalikan, safadi, Maghrizi.



* P.h.D. Candidate in history of Islam, university of Isfahan. Ghazvini1377@gmail.com.

** Associate of history department of Isfahan University.

*** Assistant Professor of Isfahan University
